

تاریخ معاصر ایران به روایت ژنرال سایکس

دکتر سهراب یزدانی

می شود و در دانشگاه‌های خودی از منابعی است که، حداقل، در مورد تاریخ معاصر ایران به دانشجو معرفی می گردد. نویسنده از اواخر سده نوزدهم تا پایان جنگ جهانی اول با جامعه ایران تماس نزدیک داشته و مقام سیاسی و نظامی برجسته‌ای در کشور ما داشته است. وی در تصمیم‌گیری‌های دولت خود در منطقه از هندوستان تا خاورمیانه دخالت داشته و بر رویدادهای ایران تأثیر می نهاده است. کتاب وی یکی از صدها نوشته تاریخی است که به وسیله مأموران سیاسی- نظامی بیگانه نوشته شده و از جمله منابعی است که ستون فقرات تاریخنگاری استعماری را درباره ایران می سازد. با وجود اهمیتی که این کتاب داشته است، بجز چند اشاره گذرا در کتابهای مختلف، تنها یک نقد به فارسی از آن به عمل آمده است.

تاریخ ایران کتاب جامعی است که رویدادهای گذشته این سرزمین را از دوران باستان تا سال ۱۹۳۰ م. باز می گوید. در اینجا تنها بخش تاریخ معاصر آن بررسی می شود و این بخش در مقایسه با کل کتاب از حجم نامتناسبی برخوردار است. علل گزینش این بخش از این رو است که: (۱) بررسی کتاب قطوری مانند تاریخ ایران کار یک تن یا یک مقاله نیست و به کوشش خبرگان دوره‌های مختلف تاریخ ایران نیاز دارد؛ (۲) سایکس در تدوین کتاب خود اساساً از منابع دست دوم غیر فارسی سود جسته است و این خود از ارزش کتاب او کاسته است. ولی بخش تاریخ معاصر را از روی مشاهدات و تجربه شخصی خود نوشته است و به همین علت این قسمت از کتاب اهمیت بیشتری از سایر بخشها دارد و در مواردی از منابع دست اول آن دوره می باشد؛ و (۳) هدف این نقد نشان دادن رگه‌های بینش استعماری در تاریخ‌نویسی سایکس است و بررسی بخش مربوط به تاریخ معاصر در این مورد بیشتر رهگشا خواهد بود.

سایکس پرورده جامعه و فرهنگ ویکتوریایی بود. ستون

تاریخ ایران (جلد دوم). تألیف سرپرسی سایکس. ترجمه سید محمد تقی فخرداعی گیلانی. چاپ چهارم. علی اکبر علمی. تهران. ۱۳۶۲.

این که تاریخنگاری نمی تواند بیطرفانه باشد، خود حقیقتی است پذیرفته شده. تاریخ نویسی همیشه گرفتار نگرشهای ایدئولوژیک، محاط در چهارچوب و حامل تفسیر آنها بوده است. یکی از انواع تاریخنگاریهای ایدئولوژیک، وجه استعماری آن است. استعمار با تهاجم نظامی و سیاسی بر جامعه‌های غیر اروپائی چیرگی یافت و به بهره‌کشی از منابع ثروت آنها پرداخت و فرهنگ ویژه خود را به آنان تحمیل کرد. بر اساس این زمینه فرهنگی، تاریخنگاری نوینی پدید آمد که وظیفه‌اش بازنویسی تاریخ مادر- شهر (Metropole) و مستعمره‌ها بود. این تاریخنگاری در ساده شده‌ترین وجه، چنین تصویری آفرید: استعمارگر از نژاد و ملتی است برتر با تمدنی والاتر که از سوی پروردگار، طبیعت، تاریخ یا جامعه متمدن مسؤولیت گسترش امنیت، فرهنگ و تمدن و عقلانی کردن نهادهای اجتماعی- اقتصادی- سیاسی در میان مردمی با تمدن پست‌تر را بر دوش داشت. این دیدگاه با زوال امپراتوریهای استعماری از میان نرفت. پژوهشگر تاریخ، خواه و ناخواه، هنوز ناگزیر از منابعی استفاده می کند که مستقیم یا غیرمستقیم ریشه در تاریخ‌نویسی استعماری دارد. تنها راه خروج از این تنگنای علمی، نقد همه جانبه نوشته‌های استعماری برای تمیز اجزای درست آنها از نادرست است.

در این جا کتاب تاریخ ایران، نوشته ژنرال سرپرسی سایکس (Percy Sykes) به عنوان نمونه تاریخ‌نویسی استعماری نقد می شود. کتاب و نویسنده آن، هر دو، از شهرت فراوان برخوردارند؛ تاریخ ایران هنوز در دانشگاه‌های بیگانه تدریس

اصلی این فرهنگ در سیاست خارجی جهان بینی استعماری بود. از عناصر عمده این جهان بینی، اندیشه «تکلیف مرد سفید» (The White Man's Burden) بود. از چنین دیدگاهی، مادر-شهر در ایجاد مستعمره نه در پی چیرگی سیاسی بود نه به دنبال سود اقتصادی، بلکه گسترش فرهنگ و پیشرفت و تمدن را وجهه نظر داشت. کسانی چون سایکس، که در خدمت حکومت هند بودند، از عنصر فکری دیگری نیز الهام می گرفتند که بر لزوم نگهداری سرزمین هند در داخل امپراتوری انگلیس و نگهداری از مرزهای آن در برابر تهدید بیگانه تأکید می ورزید. کتاب سایکس را باید در پرتو این عناصر ایدئولوژیک سنجید.

مترجم در مقدمه کتاب می نویسد که سایکس «نیروی معنوی ایرانیان و روح نبوغ ایرانی را در هر چیز ستوده و ثابت می کند که سرزمین ایران مردزای و هنرنمای است.» (مقدمه، ص ح). حسین سعادت نوری از قول سایکس نقل می کند که «ایرانیان از هر جهت بر تمام مردم مغرب آسیا برتری دارند»^۲. پاپ مدعی است که وی «علاقه عجیبی به مردم این مملکت داشته و گذشته آن را بسیار با شکوه یافته است.»^۳ داوری این سه نویسنده تا چه حد درست است؟ به خود کتاب بنگریم:

سایکس در آخرین تجدیدنظر بر کتاب تاریخ ایران، نوشته اش را چنین به پایان می رساند: «... مشعل هوش و فطانت و تمدن ایرانی در طی قرون گذشته فروزان بوده و تا... حد شگرفی در اروپا مؤثر واقع شده است.» (ص ۸۵۰). در این جمله تنها ستایش از ایرانی و تمدن او و تأثیر آن بر اروپا دیده می شود. نه دید استعماری در آن پیداست و نه حقیر شمردن ایرانیان. این جمله را چگونه باید تفسیر کرد؟ آیا تحلیل تاریخی نویسنده در سرتاسر کتاب او را به چنین نتیجه ای رهنمون شده است؟ برای پاسخگویی به این پرسشها کتاب تاریخ ایران را باز می خوانیم. سایکس در سراسر بخش مربوط به تاریخ، معاصر، بیشتر ایرانیان را فاسد، زورگو، چاپلوس، دزد، رشوه گیر، چاپلورگر، بدون اعتقاد استوار مذهبی یا سیاسی معرفی می کند. در مورد امیران و خانهای محلی در آستانه جنگ جهانی اول چنین می نویسد: «به استثنای معدودی بقیه آنها احساسات موافق یا مخالفی نسبت به هیچ یک از متحارین نداشتند و هیچ در تحت نفوذ میهن پرستی نبودند.» (ص ۶۶۸). هنگامی که به ذکر رویدادهای جنگ جهانی در ایران می پردازد و عملیات واسموس، مأمور آلمانی در جنوب کشور را باز می گوید، باوران ایرانی او را «ساده و زودباور» می خواند و از «حمایت و سادگی» آنان سخن می گوید (ص ۶۸۱). اسماعیل خان صولت الدوله را، که در مقطعی از جنگ جهانی به مبارزه با پلیس جنوب برخاست، چنین معرفی می کند: «نمونه کامل یک بادیه نشین یعنی غیر قابل



میرزا کریم خان

اطمینان، کینه جو، بدگمان، طماع، حریص و در بعضی از مواقع دارای اخلاق بچه گانه... [که] منبع بزرگ ثروت او... از راههای نکوهیده و گرفتن باج سبیل از ملاکین به دست می آمد.» (صص ۷۳۲ تا ۷۳۳). بازرگانان کرمانی را نیز کندذهن و کودن می خواند (ص ۸۱۵).

بی تردید بسیاری از اعضای طبقه حاکم ایران واجد همان صفات اخلاقی و عملکرد اجتماعی و سیاسی بودند که سایکس شرح می دهد. ولی جامعه ایران را تنها چنان کسانی نمی ساختند. اعتراض به بیداد از دوره ناصری در ایران طنین افکننده بود. نهضت مشروطیت و نهضتهای دوره جنگ و پس از آن نیز، در میان هدفهای خود، سرنگونی استبداد و تعدیل رفتار طبقه حاکم را خواستار بود. ولی سایکس نه به نظام مشروطیت و کارگزارانش امید می بندد و نه رهبران جنبشها را شایسته می داند. مأمورانی که در دوره مشروطیت دوم به خراسان آمدند، «چاروهای جدید» نامیده می شوند که دنبالهرو مأموران قدیمی بودند و از آنان چنین یاد می گردد: «هر چند که این صاحب منصبان جدید مشروطه بدتر از اسلاف خود نبودند، ولی سلفها می دانستند که مردم را چگونه غارت کنند بدون آن که حس عداوت و تنفر آنها را برانگیزند، در صورتی که این جدیدها نسبت به همه متکبر و گستاخ بوده و حتی به خود من گفتند که ایرانیان را باید مانند شتر کتک زد.» (صص ۶۶۰ تا ۶۶۱). فرمانده نیروهای نظامی خراسان «گویی از صفحات کتاب حاجی بابا^۴ بیرون آمده بود.» (ص ۶۵۹). کفیل حکومت خراسان «مردی با شرافت... ولی آدم خیالی و مغزش پر از طرحهای عجیب و غریب و ترسو بود.» (ص ۶۶۰). رهبران

حزبهای سیاسی نیز این چنین کنار گذاشته می شوند: «رؤسا و قائدین [دموکرات ها] هم عاقلتر از [رهبران اعتدالی] نبودند.» (ص ۶۴۹).

درباره میرزا کوچک خان، رهبر جنبش جنگل که سایکس او را «ارباب جنگلیها» می نامد (ص ۷۵۴)، این گونه داوری می شود: «این مرد در اوائل مستخدم و بعدها عامل سپهدار [تنکابنی] شده بود... آخر الامر به گیلان برگشته و در آن جا... عمل پر سود گرفتن ایزانیان ثروتمند و نگاه داشتن آنها برای پرداخت خونبها یا باج سبیل را ادامه داد.» (ص ۷۴۸). درباره هدف سیاسی وی نیز چنین می گوید: «به این خوش بود که پولی در آورد تا این که جریان حوادث موقع مناسبی به او بدهد که بتواند از آب گل آلود ماهی بگیرد.» (ص ۷۵۵)

شیخ حسین خان چاه کوتاهی، از رهبران حرکت ضد انگلیسی عشایر جنوب، «راهزن» خوانده می شود (ص ۷۹۹). روحانیان شیراز، که در دوره جنگ بر ضد انگلیسیها فتوی صادر کرده و بخشی از شیرازها و نیروهای عشایری را بر آنان شوراندند، «ملاهای خشک و متعصب» نام می گیرند (ص ۷۷۶).

ولی این همه نقشی نیست که سایکس می کشد. او دو معیار متفاوت برای داوری ایزانیان دارد. آنها را که، به هر علتی، تن به همکاری با سیاست انگلیس ندادند، با درشتخویی به گونه بالا می کوبد. ولی درباره وابستگان به آن سیاست با ستایش و از سر مهر قلم را می چرخاند. ابوالقاسم خان ناصرالملک - که به همراهی بختیارها و بیرم خان مجلس دوم را منحل کرد، به پیگرد آزادیخواهان دست گشود، سر تسلیم در برابر اولتیماتوم روسیه فرود آورد، نهادهای حکومت مشروطه را سست نمود، سه سال و چندروز از گشایش مجلس سوم خودداری کرد و خود با اختیارات دیکتاتوری حکومت راند. در روایت سایکس چنین نموده می شود: «از حیث هوش و ذکاوت وی از تمام ایزانیان معاصر خود بالاتر و برتر بود. بعلاوه شخصی متزه از ارتشاء و میهن پرست و بی طمع... [و] یگانه سیاستمدار زمان خود بود که حقیقتا لیاقت کشور خویش را [داشت].» (ص ۶۳۰)

نمونه دیگر شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما است که از متحدان داخلی انگلیس و در زمره بزرگترین ثروتمندان و زمینداران ایران بود و به رشوه گیری، زمینخواری و فساد شهرت داشت. به نوشته عبدالله مستوفی، «اگر برای خواندن فاتحه سرگور پدرش می رفت، تا چند تا سقط پاره به جیب نمی زد، بر نمی گشت.»^۵ فرمانفرما در دوره ای که متفقین در ایران قدرت سیاسی و نظامی کسب می کردند به نخست وزیر رسید. در همان ابتدای کار چشم پر کشتار ژاندارمهای ایرانی طرفدار متحدین، به دست روسها، بست. سپس با فشار سیاسی انگلیس به والیگری

فارس گمارده شد. در آن جا رابطه ای دوستانه با گردانندگان پلیس جنوب به هم زد و هنگامی که عشایر منطقه با پشتیبانی دولت بر پایگاههای آن نیرو تاختند، وی جانب انگلیسیها را گرفت و صولت الدوله را، که از محرکهای اصلی عشایر بود، از ایلخانگیری قشقایی بر کنار کرد. سایکس چنین کاری را، که برخلاف سیاست دولت مرکزی ایران شمرده می شد، می ستاید و آن را «راه مناسب» می خواند (ص ۷۶۸). رشوه گیری فرمانفرما را نیز ندیده می گیرد و تنها به فساد اخلاقی و چپاول نماینده او اشاره می کند (ص ۷۱۵).

برداشت دوستانه و مهرآمیز سایکس در مورد قوام الملک شیرازی، دوست انگلیس در جنوب ایران و درهم شکننده قیام شیراز در دوره جنگ، نیز به چشم می خورد: «ما او را دوست داشتیم و نظریات او را پسندیده و او را... آدم درستی می دانستیم» (ص ۷۳۶). احمدخان دریابگی، حاکم دست نشانده انگلیسیها در جنوب و دژخیم گروهی از عشایر و مبارزان منطقه، از سوی سایکس «دوست قدیم» خوانده می شود (ص ۶۹۴). شناخته شده ترین متحدان داخلی انگلیس در این دوره، مانند علاء السلطنه و وثوق الدوله، از لحاظ ویژگیهای فردی و رفتار بررسی نمی شوند و سایکس به سکوت از آنان می گذرد.

در چند جا نیز درباره جامعه و مردم ایران نتیجه گیریهای کلی می کند که در بیشتر موارد منفی و از روی بدبینی است. می نویسد: «در ایران غیرممکن است که بتوان از وقوع واقعات آینده به



واسموس (جاسوس آلمانی)

واسطه پیش‌بینی جلوگیری نمود.» (ص ۶۳۱). یا: «ایرانیان همیشه قادر نیستند از قضا یا استنتاج صحیح به عمل آورند.» (ص ۶۵۷). ایرانیان فاقد «روح جنگی» اند (ص ۶۷۰). ایرانی «آن قدر خوش‌باور» است که هر ناممکنی را باور می‌کند (ص ۷۷۶).

در هر چهار مورد بالا، ویژگیهای اجتماعی، فرهنگی و روانی به ایرانیان نسبت داده شده است که به زعم نویسنده وجه تمیز آنان از مردم جامعه‌های دیگر است. وی در هیچ مورد نمی‌کوشد تا انگیزه‌های رفتاری مردمی را که در همین حد ابتدایی و غرض‌آلود تصویر می‌کند بیابد.

مردمی که این چنین نشان داده می‌شوند، نمی‌توانند از «درون» جامعه نیروی محرکی برای پیشرفت و یا انگیزه‌ای برای جنبشهای سیاسی و اجتماعی پیدا کنند. چنان محرك و انگیزه‌ای باید همواره از «بیرون» بیاید. از این رو سایکس علل مشروطه‌خواهی را خطهای تلگراف، مبلغان مذهبی انگلیسی و امریکایی، آموزگاران اروپایی دارالفنون، کارمندان بانک [شاهنشاهی] و کنسولگریهای انگلیس می‌داند (صص ۶۱۱ تا ۶۱۲). در بیان لشکرکشی محمدعلی میرزا برای سرنگون ساختن دولت مشروطه، به بسیج همگانی که در تهران و دیگر منطقه‌های مورد تهدید انجام شد و آن حرکت را سترون نمود توجه نمی‌کند، بلکه نظر منفی انگلیسیها را نسبت به شاه مخلوع قاجار علت اساسی شکست و بازگشت او به روسیه می‌انگارد (ص ۶۵۱). زیرکی و میزان اطلاعات سیاسی صولت‌الدوله را نتیجه مراد او با انگلیسیها می‌شمارد. (ص ۷۳۳).

نادیده انگاشتن انگیزه‌های داخلی پیامد دیگری نیز دارد: سایکس ناچار می‌شود که در بسیاری از موارد بر عامل «توطئه»، بیشتر از سوی بیگانگان و گاه به دست ایرانیان، به عنوان انگیزه جنبشهای اجتماعی اصرار ورزد. از نظر او احساسات ضد انگلیسی ایلات جنوب، علاوه بر آنکه از تعصب مذهبی ناشی می‌شد، نتیجه تبلیغات آلمان بود (ص ۶۷۵). «واسموس برای تبلیغات ضد انگلیسی مثل ریگ بول خرج می‌کرد» (صص ۶۷۹ تا ۶۸۰) و از عوامل تحریک عشایر در سال ۱۳۳۶ هـ. ق/ ۱۹۱۸ م. بود (ص ۷۶۶). کمیته حافظین استقلال شیراز از کنسول آلمان تأثیر می‌پذیرفت (ص ۶۸۲). شدت گرفتن احساسات ضد انگلیسی در سالهای ۱۳۳۵-۶ هـ. ق/ ۱۹۱۷-۸ م. نتیجه تبلیغات مخبرالسلطنه و کمکهای مالی آلمان بود (ص ۷۶۲). صولت‌الدوله محرك اصلی حرکت ضد انگلیسی عشایر جنوب و افسران ژاندارمری معرفی شده است (ص ۷۲۷).

سیاست آلمان و تبلیغات ماهرانه آن در دوره جنگ بی‌تردید در برانگیختن ایرانیان و از جمله جنوبیها بر ضد انگلیس و روسیه

تأثیر بسیار داشت. مأموران آلمانی، مانند واسموس، حرکت ضد متفقین ایرانیان را شدت بخشیدند. ولی نه سیاست آلمان عامل عمده در انگیزش ایرانیان بود و نه کسی چون واسموس عنصر تعیین کننده در آن رویدادها. جنوب ایران مدتها پیش از جنگ جهانی تبدیل به منطقه نفوذ انگلستان شده بود. با ورود آلمان به خاورمیانه از اواخر سده نوزدهم، حساسیت انگلیسیها در کنترل منطقه فزونی یافت. آنها در دوره پر آشوب مشروطیت بر نیروی خود در بوشهر افزودند و رابطه خود را با گروهی از حاکمان محلی و سرکردگان ایلات منطقه قوی تر کردند و از این میان دسته‌بندی نوین سیاسی به سود قوامیها و به زیان قشقایها شکل گرفت. در شیراز حبیب‌الله خان قوام‌الملک، به نیروی قبایل خمسه و با پشتیبانی انگلیسیها، قشقایها و متحدانشان را از شهر بیرون راند. کینه انگلیسیها را صولت‌الدوله از همین زمان در دل گرفت. مع‌هذا ایلخان قشقای از سازش با آنان روگردان نبود و تنها زمانی به پیکار جدی برخاست که انگلیسیها کوشیدند قدرت وی را درهم شکنند.

دزبارة میزان دخالت مأموران آلمانی در بسیج نیروهای ضد متفق و چند و چون تأثیر آنان بر رویدادهای این دوره هنوز



صولت‌الدوله

نمی توان با قاطعیت سخن گفت. در این جا ریشه رویدادهای جنوب به طور فشرده بیان خواهد شد تا شاید بتوان میزان تأثیر آلمانها را تا حدودی تخمین زد.

حرکت ضد انگلیسی در جنوب ایران زنجیره ای از رویدادهای به هم پیوسته بود. ناخشنودی از سیاست انگلستان در میان برخی از سرکردگان ایلات و عشایر، قشربهایی از شهرنشینان و سیاستمداران محلی و حزب دموکرات فارس ریشه داشت. در این میان، علیرغم تلاشهای نه چندان پیگیر دولت مرکزی، بی طرفی ایران در جنگ از همه سو شکسته شد. مسؤول این امر دولتهای انگلیس و روسیه، همانند عثمانی و آلمان، بودند. این خود دستاویزی شد برای ایرانیان ناخشنود که موقعیت را برای ستیز با متفقین مناسب می دیدند. اشغال نظامی بوشهر از جانب نیروهای انگلیسی و تبعید کنسول و نماینده بازرگانی آلمان و گروهی از آزادیخواهان شهر و تهیه لیست سیاه از بازرگانان مخالف، بر دشمنی جنوبیها افزود. بی تدبیری انگلیسیها کار را دشوارتر نمود. آنان اقتصاد منطقه را، که متکی بر قاچاق کالاهای مصرفی از جزیره ها و بندرهای خلیج فارس بود، فلج کردند و با ضبط کالاهای بازرگانی و قاچاق برخی از رهبران محلی، ضدیت آنان را نسبت به خود برانگیختند. سرانجام، حمله نیروهای انگلیسی به دهکده دلوار، مسکن رئیسعلی دلواری، کار را به برخورد مسلحانه کشاند.

هر چند که انگلیسیها به تهدید ناشی از فعالیت مأموران آلمانی در جنوب ایران اهمیت بسیار می دادند، ولی تا این زمان دخالتشان در رویدادها چندان گسترده نبود. واسموس هنگامی خود را به منطقه رساند که درگیری مسلحانه آغاز شده بود. وی چندان بولی به همراه نداشت تا با گشاده دستی خرج کند. ولی زیرکی او در شناخت روحیه جنوبیها، همراهی با آنان و از خودگذشتگی و شجاعتش موجب شد تا بر رویدادها تأثیر نهد. در برآورد میزان این تأثیر نباید به خطا رفت. خانهای ضد انگلیسی جنوب، که هیچ گاه نتوانستند بین خود وحدتی پاینده به وجود آورند یا نیروهایشان را هماهنگ کنند، نمی توانستند بر مبنای برنامه ای مشخص و مدون از واسموس سود برند. آنان در چهارچوب سنتهای بومی و قبیله ای، اعتقادهای مذهبی و ملی، خواسته های افراد قبیله و عشیره، موقعیت نوین ایجاد شده به علت جنگ جهانی و رابطه خانها با حاکمان محلی و دولت مرکزی اسیر بودند. واسموس تنها در این چهارچوب می توانست نفوذ داشته باشد، گرچه حتی در همین حد نیز میزان «حرف شنوی» سرکردگان از او محدود ماند.

به دنبال درگیریهای تنگستان، در شهرهای کرمان و اصفهان کمیته هایی از سوی دموکراتها برپا شد که به مبارزه با متفقین

برخواستند. پس از کشته شدن رئیسعلی، برکناری مخبرالسلطنه از والیگری فارس با فشار انگلیسیها و جاننشینی فرمانفرما به جای او، شیراز نیز به آشوب کشیده شد. در قیام شهرهای مرکزی و جنوبی ایران مأموران آلمانی فعال بودند بی آنکه عامل تعیین کننده باشند. کمیته حافظین بی طرفی و استقلال ایران که قیام شیراز را رهبری می کرد، در ابتدا پشتیبانی گسترده ای داشت؛ ولی با کناره گیری بخشهای موثری از شیرازیها، افسران ژاندارم رهبر کمیته تنها ماندند و از میان رفتند. قیام نیز به پایان رسید. بدین ترتیب روشن می شود که عامل «توطئه بیگانه» تنها در موقعیت مناسب کارگر می افتد و همراه با از میان رفتن زمینه های اجتماعی، توانایی ایجاد تحرك سیاسی را از دست می دهد.

تا اینجا برداشت سایکس از ایرانیان آشکار شده است. حال به تصویری که وی از انگلیسیها می دهد نگاه کنیم. سایکس چهره هم میهنانش را یکسره مثبت بازمی آفریند و جا به جا از ویژگیهای والای نژادی آنان سخن می گوید. براساس نوشته او، «تحمل و بردباری در نهاد نژاد انگلیسی» نهفته است (ص ۶۹۵). «انصاف شخصی و صداقت» دارند (ص ۷۳۰). از «شجاعت ملی» برخوردارند (ص ۷۵۶). «نجابت و شجاعت را با هم دارا هستند» (ص ۷۵۹). هنگامی که زنان انگلیسی اسیر شده با «یک دسته مردم وحشی» کازرون روبرو می شوند، رفتارشان «حقیقتاً اثبات اعتبار نژاد انگلیسی» است (صص ۶۸۲ تا ۶۸۳).

سایکس دولت انگلیس را دوست ایران و پشتیبان آزادی و استقلال آن می داند و روسیه را دولتی متجاوز و ستمگر و آزادیکش. خلاصه داوری او درباره سیاست روسیه در این چند سطر نهفته است: «راستی اگر روسیه عملیات خود را برای تملک شمال ایران به طریق حمایت از ملاکین عمده و بازرگانان در خراسان، قبول و جمع آوری عوائد و درآمدهای متعلقه به دولت ایران از اتباع ایرانی در آذربایجان، خرید دهات و قصبات ولایت استرآباد... با اعمال زور به قیمتهای اسمی و کوچانیدن اتباع روسی جهت کار کردن در آن نقاط و بالأخره تشبث به وسائل وقیح و نگفتنی دیگر همین طور ادامه می داد، هر آینه استقلال ایران در مدت يك نسل بکلی محو و نابود می شد» (صص ۶۶۶ تا ۶۶۷).

دخالت‌های روسیه در ایران بین سالهای ۱۴-۱۹۰۷ چنین برآورد می‌شود: «روسیه مانند يك دولت غارتگری با [آن] رفتار می‌نمود و دائماً از موقع استفاده نموده و یا مواقع بحرانی ایجاد می‌کرد و برای دخالت خود بهانه‌هایی می‌تراشید» (ص ۶۶۶). سیاست انگلستان در همین دوره این گونه خلاصه می‌شود: «انگلستان هم برای اینکه وارد در تعهدات جدیدی نشود، ژاندارمری سوندی را تقویت نموده و سعی می‌کرد برای جنوب ایران حکام لایقی انتخاب شود» (همانجا). در يك کلمه، هدف روسیه بلع و هدف انگلیس حفظ استقلال ایران بود (ص ۶۳۶). در این تحلیل تاریخی فقط روسیه است که عامل فشار بر دولت و مردم ایران معرفی شده است: گفتگوی نمایندگان ایران با سندیکای بین‌المللی برای وامگیری، در دوره مشروطیت دوم، به علت فشار روسیه بر ایران برای گرفتن وام از انگلستان و روسیه شکست خورد (ص ۶۵۱). در ماجرای اولتیماتوم ذیقعه ۱۳۲۹ ه.ق. به دولت ایران، تنها روسیه مقصر دانسته می‌شود (ص ۶۵۴). تنفر ایرانیان از سیاست انگلیس نیز تنها به حساب همکاری این دولت با روسیه گذاشته می‌شود (صص ۶۶۸ تا ۶۶۹ و ۷۳۷).

برخلاف نوشته سایکس، این تنها روسیه نبود که گفتگوی ایران با سندیکای بین‌المللی را به شکست کشاند. دولت ایران، که در ابتدای دوره مشروطیت دوم خزانه‌ای خالی داشت، ابتدا از دولتهای روسیه و انگلیس وام خواست. ولی این دو کشور شرایطی را پیش او نهادند که استقلال اقتصادی ایران را از بین می‌برد. با مخالفت جناحهایی از مشروطه خواهان گفتگو با دو دولت به بن‌بست رسید. در همین روزها مسأله استقرار ملی پیش آمد که آن هم به جایی نرسید. سپس گفتگو با سندیکای بین‌المللی آغاز شد. سر ادوارد گری (Edward Grey)، وزیر امور خارجه انگلیس، واکنش نشان داد؛ نامه‌ای به سن پترزبورگ فرستاد و دست روسیه را برای دخالت در آن ماجرا باز گذاشت.^۷ دو دولت بزرگ در تاریخ ۲۶ ربیع‌الاول ۱۳۲۷ ه.ق. نامه مشترکی به دولت ایران تسلیم کردند و تعهدات آن در مورد قرضهای معوقه را گوشزد نمودند و بدین ترتیب مانع وامگیری از طرف سوم شدند.^۸

ماجرای اولتیماتوم روسیه به ایران نیز پیچیده‌تر از آن است که سایکس باز می‌نویسد. هر چند که اولتیماتوم از سوی روسیه داده شد، ولی انگلستان نیز با آن همکاری داشت. از زمان تسلیم اولتیماتوم تا بسته شدن مجلس دوم و سرکوب شهرهای تبریز و مشهد به دست روسها، انگلیسیان ایران را به تسلیم فرا می‌خواندند. برخلاف استدلال کودکانه سایکس، تنها همزمانی غرق کشتی تایتانیک (Titanic) با سرکوب مشهد موجب سکوت

انگلیس در این ماجرا نبود. سیاست این کشور در برابر روسیه و ایران کاملاً روشن و بنیادی بود و با غرق يك کشتی زیر و رو نمی‌شد. در پیشگفتار مفصل کتاب نامه‌هایی از تبریز، که ادوارد براون در مورد سرکوب این شهر تدوین کرد و در انگلستان انتشار داد، گوشه‌هایی از سیاست خارجی گری، سکوت وی در برابر روسیه و همکاری با آن در ایران روشن می‌گردد.^۹ این همکاری تنها جنبه منفی نداشت. حتی پیش از آن که ماجرای اولتیماتوم روسیه به پایان برسد، انگلستان به بهانه برقراری نظم و امنیت در جنوب ایران نیرو پیاده کرده بود،^{۱۰} نظم و امنیتی که با سیاست دورویانه آن دولت و افشاندن تخم دشمنی و بدبینی در میان رهبران عشایر بر هم خورده بود.

تنفر ایرانیان از سیاست انگلیس نیز تنها معلول همسویی این سیاست با هدفهای روسیه نبود. در بخشهایی از ایران که زیر سلطه انگلستان قرار داشت، احساسات ضدانگلیسی ریشه دوانده بود. چنانکه پیش از پایانگیری ماجرای اولتیماتوم روسیه، به ابتکار روحانیان شیراز کالاهای انگلیسی تحریم شد و معامله و معاشرت با انگلیسیها ممنوع گردید.^{۱۱} سرانجام تخم کینه در هنگامه جنگ جهانی به بار نشست. هنگامی که واسموس به جنوب ایران رسید، زمینه را برای فعالیت خود مساعد دید و از آن سود جست.^{۱۲}

سایکس سیاست انگلستان را کاملاً برخلاف سیاست روسیه و در راستای منافع ایران می‌داند. چنان که هدف انگلیس از قرارداد ۱۹۰۷ را حفظ صلح و دوستی با روسیه و حفظ استقلال ایران می‌شمارد (صص ۶۳۴ تا ۶۳۸)؛ دولت ایران را در دوره مشروطیت تحت حمایت و هدایت انگلستان می‌پندارد (ص ۸۱۹) و این دولت را نجات دهنده ایران معرفی می‌کند: «اگر در سیاست چهل ساله گذشته ما دقت شود، کسی نمی‌تواند مساعی بی‌غرضانه دولت انگلیس را که ایران را از سقوط به وادی هرج و مرج نومیدانه بازداشته است انکار کند، چه محققاً انگلستان به دفعات ایران را نجات داده است» (ص ۸۳۳).

آینده ایران نیز در گرو حمایت انگلستان است: «اگر ما قشون خود را بیرون برده و پلیس جنوب را منحل کنیم آیا ایران قادر خواهد بود که تنها بر پای خود ایستاده و از خویش دفاع کند؟... البته لازمه متفرق ساختن قشون این نخواهد بود که ایران از هم پاشیده شود ولی تا وقتی که ایرانیان خانه خود را منظم نکنند سال به سال جمعیت روستاها و شهرها تقلیل خواهد یافت و تمام کشور به طرف بدویت می‌رود، چنانکه هم اکنون آثار آن نیز هویدا شده است» (ص ۸۱۹).

برقراری امنیت در ایران نیز کاری است که مردم از انگلیسیها انتظار دارند: «یکی از شیرینترین خاطرات من از ایران یاد

کشاورزانی است که در دهکده ای که زیاده از يك نسل بر اثر فشار و حملات و تعدیات ایلات بایر افتاده بود، زمین را شخم می زدند. در این میان از... پیر محاسن سفید صافدلی شنیدم که گفت: این از برکت شما است.» (ص ۷۸۸). این جان کلام و چکیده جهان بینی استعماری است: تصویری خیالپرورانه از گروهی سفید پوست مصمم و فداکار که خانه و خانواده خود را ترك کرده اند و میسر آزادی، پیشرفت و تمدن در سرزمینی دور افتاده و عقب مانده شده اند.

شاید تا این جا دید کلی سایکس درباره تاریخ نوین ایران روشن شده باشد. در مواردی هم نادرستیهای نوشته وی نمایان می شود. برای اینکه تصویر کاملتری از کتاب تاریخ ایران به دست دهیم، به دو کمبود آشکار کتاب نظر می اندازیم: نخست تحریفی که درباره تاریخ تفنگداران جنوب ایران مرتکب می شود و سپس رویدادهایی که به عمد ناگفته می گذارد.

سایکس فرمانده یگان تفنگداران (پلیس) جنوب ایران بود؛ بنابراین باید از صالح ترین مورخان برای بازنویسی تاریخ آن باشد و بیشترین اطلاعات را در مورد آن به دست دهد. وی در چند بخش طولانی درباره پلیس جنوب سخن می گوید، ولی تاریخچه ای که باز می آفریند، ناقص و تحریف شده است.

تأسیس نیروی تفنگداران جنوب بخشی از طرح دولت انگلیس برای کنترل جنوب ایران و یکی از نتیجه های قرارداد ۱۹۱۵ روسیه - انگلیس بود که حتی دولت ایران از آن آگاهی نداشت. فشاری که برای پذیرش پیشنهادهای دودولت، و از جمله ایجاد و شناسایی پلیس جنوب، بر فرمانفرما رئیس الوزرای وقت وارد شد، او را به استعفا واداشت.^{۱۳} در دوره زمامداری سپهسالار تغکابنی تشکیل آن نیرو پذیرفته شد. کابینه و ثوق الدوله آن را به رسمیت شناخت. ولی کابینه های بعدی زیر بار شناسایی پلیس جنوب، به عنوان نیرویی ایرانی، نرفتند. بدین ترتیب فعالیت آن نیرو از نظر دولت مرکزی غیر قانونی و مخالف اصل حاکمیت ملی بود. عشایر جنوب، که با پشتیبانی دولت ایران با آن نیرو در آویختند، در موضعی قانونی بودند. افسران و درجه داران ایرانی آن، که سر به شورش برداشتند، از دولت خودی سرپیچی نمی کردند. سایکس از رابطه بین قرارداد ۱۹۱۵ و ایجاد پلیس جنوب چیزی نمی گوید؛ از سرکوب عشایر ضدانگلیسی چنان سخن می راند که گویی آنان به کشور او تاخته بودند؛ دخالت خود و دیگر مقامهای انگلیسی در برکناری رهبران ایلات و عشایر مخالف را کاری درست می داند؛ محاکمه نظامی و تیرباران ایرانیان شورشی پلیس جنوب را امری طبیعی تلقی می کند؛ مخالفت دولت ایران با ادامه کار پلیس جنوب و پشتیبانی آن از حرکت ضد انگلیسی عشایر را از قلم می اندازد تا موضع

غیرقانونی انگلیسیان را بیوشاند؛ در همه موارد بالا خود و همپالکیهایش را محق می داند و در مورد هیچ يك از صحنه های غم انگیزی که در این سرزمین آفرید، کمترین احساس پشیمانی و گناه ندارد.

حتی از دید تاریخنگاری توصیفی نیز نمی توان به کتاب تاریخ ایران اعتماد کرد. بسیاری از جزئیات مربوط به تشکیل، اداره و عملیات پلیس جنوب در کتاب تحریف شده است. از پیش از ایجاد تا زمان انحلال آن یگان بین حکومت هند، وزارت امور خارجه انگلیس، سفارت این کشور در تهران و خود سایکس بر سر چگونگی تشکیل، نام، سازمان و تشکیلات، مسائل مربوط به فرماندهی، عملیات و تأثیر آن بر ایرانیان، درگیری و اختلاف نظر وجود داشت. لیاقت و توانایی سایکس در اداره آن همواره مورد تردید مقامهای انگلیسی بود و تصویر پهلوانانهای که او در کتابش از خود می آفریند، در اسناد و مدارک وزارت امور خارجه انگلیس و حکومت هند یافت نمی شود؛ بالعکس، بارها از ناتوانی، خیالپردازی و ندانم کاری او سخن می رود. سایکس در همه این زمینه ها ساکت است. از اختلافها و درگیریها چیزی نمی گوید و اگر خواننده از آنها آگاه نباشد، نمی تواند از يك زیر نویس (ص ۷۲۲) و یکی دو اشاره مختصر پی به اصل موضوع ببرد.^{۱۴}

ولی مهمتر از تحریف رویدادها این است که گوشه هایی از تاریخ نوین ایران در کتاب نادیده گرفته شده است. در این جا به چند مورد آن اشاره می شود:

(۱) سایکس از «سفر مهاجرت» که حرکتی بر ضد متفقین بود، سخن می گوید ولی در اصل کتاب به پیامدهای آن کاری ندارد. مهاجران در قم و اصفهان شکست خوردند و پس نشستند، ولی کارشان به پایان نرسید. آنان در کرمانشاه «حکومت موقت ملی» برپا کردند. ماهیت آن حکومت، وابستگی آن به مأموران آلمانی و دولت عثمانی، دوام اندک و فروپاشی آن مسائلی است که نیاز به پژوهش بیشتر دارد. ولی به هر حال، حادثه مزبور بخشی جدایی ناپذیر از تاریخ نوین ایران است. سایکس در آن مورد چیزی نمی گوید. تنها در یادداشتی که در سال ۱۹۳۰ بر کتاب افزوده به طور گذرا به آن اشاره می کند (ص ۸۲۵) که آن هم گرهی از قصور او در تاریخنگاری ایران معاصر نمی گشاید.

۲) در سال ۱۳۳۵ ه. ق. / ۱۹۱۷ م. کمیته مخفی مجازات در تهران به وجود آمد و در اندک مدتی با چند تروریستی جو وحشت و نابسامانی در پایتخت آفرید. هدف اصلی ترورها وابستگان به سیاست انگلیس بودند. ناتوانی دولت و ثوق الدوله در کشف و خنثی سازی آن و بیم خود رئیس الوزراء و طبقه حاکم سرانجام به سقوط کابینه انجامید. اعضای کمیته مجازات در دوره ریاست وزرایی علاء السلطنه دستگیر و زندانی شدند، ولی دولت جسارت محاکمه آنان را نیافت. در دوره دولت مستعجل صمصام السلطنه آنان را آزاد نمودند. با روی کار آمدن کابینه دوم وثوق الدوله پیگرد و نابودی اعضای کمیته انجام گرفت. اینان نخستین قربانیان کابینه‌ای بودند که راه را برای بستن قرارداد ۱۹۱۹ با انگلستان هموار می ساخت. سایکس به کمیته مجازات، عملیات آن و سرکوب بیش کوچکترین توجیهی نمی کند. آیا وی موجودیت کمیته در چهارچوب تاریخ ایران دوره جنگ را آن چنان ناچیز می داند که شایسته نگارش در کتاب خود نمی بیند؟ نباید چنین باشد. هنگامی که ترورهای کمیته پایتخت را در وحشت فرو برده بود، سایکس به مأموران سیاسی انگلیس هشدار داد که جان او و

علت اساسی آن، عملیات کمیته، اشاره نمی کند. ۳) قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس - ایران مخالفت گسترده ایرانیان را برانگیخت. سیدحسین مدرس و حاجی امام جمعه خوبی به بسیج مردم بر ضد آن پرداختند؛ چند سیاستمدار با کابینه وثوق الدوله در افتادند؛ دموکراتهای ضد تشکیلی و چند روزنامه نگار آتش مخالفت را تیزتر کردند؛ نهضت جنگل مرکز مخالفان گیلانی قرارداد شد؛ شیخ محمد خیابانی در رأس حزب دموکرات آذربایجان به پیکار با قرارداد برخاست و سرانجام دست به قیامی زد که شش ماه دوام آورد. پاسخ وثوق الدوله به مخالفان اعلام حکومت نظامی، سرکوب، توقیف روزنامه‌های مخالف، دستگیری، حبس و تبعید مخالفان بود. علیرغم شدت سرکوبی، مخالفان پیروز شدند؛ احمد شاه متزلزل و رشوه گیر با آنان همگام گردید؛ وثوق الدوله سرنگون و مجبور به فرار از کشوری شد که چنان ارزان به حراج گذاشته بود.

سایکس از همه گیر شدن اعتراض ایرانیان سخنی نمی گوید. حتی کمترین اشاره‌ای به قیام آذربایجان نمی کند. از گستردگی سرکوب مخالفان می گذرد. از رشوه‌های پخش شده میان عاقدان



سیدحسین مدرس



وثوق الدوله

ایرانی قرارداد، روزنامه نگاران موافق، شاه و سردمداران سیاسی نیز چیزی نمی گوید. بخش مربوط به قرارداد ۱۹۱۹ در کتاب تاریخ ایران سراپا مخدوش و تحریف شده است. خواننده نمی تواند تصویری، حتی ناقص، از آن جریان تاریخی به دست آورد.

پرسشی که پیش می آید این است که چرا سایکس در سه مورد بالا و موردهایی دیگر، مانند قیام کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان، سکوت اختیار می کند و یا با اشاره‌ای مختصر از آنها

دیگر افسران در خطر است. سرچارلز مارلینگ (Charles Marling)، وزیر مختار انگلیس در ایران، چنین گزارش داد: «قوه تحلیل سایکس این فکر را به وجود آورده بود، چون در آن وقت فعالیت کمیته مجازات و صحبت از قتل و کشتار در میان بود.»^{۱۵} بنابراین روشن می شود که سایکس و دیگر مأموران انگلیس از وجود و اهمیت کمیته آگاهی داشتند و ژنرال انگلیسی از آن هراسان بود. با وجود این سخن از آن به میان نمی آورد و حتی در جایی که به سقوط کابینه وثوق الدوله می پردازد (ص ۷۲۶) به

تاریخنگاری می‌تواند راه خود را بیابد و برپایه‌ای استوار بنا گردد.

- ۱) رك: ل. ی. میروشنیکف. ایران در جنگ جهانی اول. ترجمه ع. دخانیاتی. چاپ دوم. انتشارات فرزانه. تهران. ۱۳۵۷. ص ۱۶؛ فلوریدا سفیری. پلیس جنوب ایران (اس. پی. آر). ترجمه منصوره اتحادیه (نظام مافی) - منصوره جعفری فشارکی (رفیعی). نشر تاریخ ایران. تهران. ص ۹. تنها بررسی مفصل کتاب مزبور، به زبان فارسی، را در این نوشته می‌توان یافت: م. ای. یاب، «دو مورخ انگلیسی تاریخنگاری ایران»، در تاریخنگاری در ایران. ترجمه و تدوین یعقوب آژند. نشر گستره. تهران. ۱۳۶۰. صص ۱۵۰ تا ۱۶۱.
- ۲) «مقدمه مترجم». بررسی سایکس، سفرنامه ژنرال سربررسی سایکس. انتشارات لوحه. بی‌جا. ۱۳۶۲. ص هفت.
- ۳) یاب. همان. ص ۱۵۷.
- ۴) اشاره سایکس به کتاب سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، نوشته جیمز موریه، می‌باشد. این کتاب نیز به وسیله مأموری انگلیسی با نگرش شدیداً استعماری نگارش یافته است. رك: همان ناطق، «حاجی موریه و قصه استعمار». از ماست که برماست. انتشارات آگاه. تهران. ۱۳۵۴. صص ۹۵-۱۲۲.
- ۵) عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، چاپ سوم. زوار. تهران. ۱۳۶۰. جلد سوم. ص ۱۷۲.
- ۶) پی‌یر ابرلینگ، «سیاست قبیله‌ای انگلیس در جنوب ایران». ترجمه کاوه بیات. نامه نور. شماره چهارم و پنجم. آذر ۱۳۵۸. صص ۶۵ تا ۱۰۴.
- ۷) کشف تلبیس. نشر احیاء. تبریز. ۱۳۵۶. ص ۲۷.
- ۸) منصوره اتحادیه (نظام مافی)، پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت. نشر گستره. تهران. ۱۳۶۱. صص ۲۵۱ تا ۲۵۴.
- ۹) ادوارد براون. نامه‌هایی از تبریز. ترجمه حسن جوادی. چاپ دوم. انتشارات خوارزمی. تهران. صص ۲۷ تا ۷۶.
- ۱۰) کشف تلبیس. ص ۲۶.
- ۱۱) احمد بشیری (ویراستار). کتاب آبی. جلد ۶. نشر نو. تهران. ۱۳۶۵. صص ۱۴۲۲، ۱۴۵۲، ۱۴۵۵.
- ۱۲) کریستوفر سایکس، فعالیت‌های جاسوسی واسموس یا لارنس آلمانی در ایران. ترجمه حسین سعادت نوری. انتشارات وحید. بی‌جا. ۱۳۶۳. ص ۱۹.
- ۱۳) مهدقلی هدایت (مخبر السلطنه)، خاطرات و خطرات. چاپ دوم. زوار. تهران. ۱۳۴۴. ص ۲۹۰؛ گزارش ایران: چاپ دوم. به کوشش محمد علی صوتی. نشر نقره. تهران. ۱۳۶۳. ص ۳۳۳.
- ۱۴) برای آگاهی از چند و چون اختلاف نظرها بر سر تشکیل و اداره پلیس جنوب، عملیات آن، مسأله شناسایی آن از سوی ایران و اسناد و مدارک مربوط به این نیرو رجوع کنید به کتاب پلیس جنوب ایران. همان. ص ۲۶۹.
- ۱۵) رك: ب. ی. چرنیاک، «فروریختگی نظام استعماری و پیدایش تاریخ‌نویسی نو استعماری». ترجمه حسن سجودی. تاریخ پویا. گردآورنده بهروز آنام. چاپ چهارم. انتشارات علم. تهران. ۱۳۵۷. ص ۷۵.

می‌گذرد؟ ریشه تحریفها، پرده پوشیها و نادیده‌گیری رویدادهای تاریخی در کتاب تاریخ ایران از همان بینش استعماری و سلطه طلبی مایه می‌گیرد که سایکس پرورده و پاسدار آن است. برای سایکس که اعتمادی به وجود نیروی محرکه داخلی در جامعه ایران ندارد، پذیرش این واقعیت که جنبشی از «درون» بر ضد نیرومندترین کشور استعماری زمان صورت گیرد، اگر نه غیرممکن، حداقل بسیار دشوار است. جلال و برتری امپراتوری انگلیس و جاودانگی آن مقدسترین بخش نظام اعتقادی او است. ولی در دنیای راستین جنبشهای ضد استعماری پدید می‌آیند، به پیروزی می‌رسند و استعمار به خاک خود پس می‌نشیند. بنابراین سایکس، بازمانده از نسل کهن استعمارگران، با چشمپوشی بر واقعیهایی که توان تبیین آنها را ندارد و با بازآفرینی آنها به صورت دلخواه، می‌کوشد تا درماندگی ایدئولوژیک خود را بپوشاند.

همراه با رشد جنبشهای ضد استعماری، شکست و عقب نشینی استعمار و انتقاد از آن در خود مادر-شهر، تاریخ‌نویسی استعماری توان خود را از دست داد. جرج هارتلی، مورخ انگلیسی، می‌نویسد: «در اروپای غربی، که بیشتر استعمارگران از آن جا آمده‌اند، یک نسل تمام در شرایطی قرار گرفتند که امپریالیزم را چون لکه‌ای ننگین بر صفحه تاریخشان بدانند، لکه‌ای آن چنان شرم‌آور که در نزدیکترین فرصت باید پاکش کرد.»^{۱۶}

تعداد کتابهایی چون تاریخ ایران مدتی است رو به کاهش نهاده است. ولی بنابه گفته مورخ هندی، ر. موکرجی، اندیشه «تکلیف مرد سفید» بازجان می‌گیرد. ۷ به قهرمانان امپراتوریهای زوال یافته بار دیگر در رسانه‌های گروهی، فیلمهای سینمایی و سریالهای تلویزیونی، داستانهای عامه‌پسند، خاطره‌نویسیها و حتی پژوهشهای دانشگاهی ارج گذاشته می‌شود، و از سیاستهای استعماری گذشته اعاده حیثیت می‌شود. این به عهده کشورهای ستم‌کشیده است که هوشیارانه این موج نوین را درهم بشکنند. تدوین تاریخ معاصر ایران تنها با انتقاد از شیوه‌های انحرافی

17) Rudrangshu Mukherjee, «Early British Imperialism in India: A Rejoinder», *Past and Present*, No. 106, February 1985, p. 173.